



آخرین شاهین؛ تمامی این مردان،
منهای اکبر مالکی (گلر) اسکلت پرسپولیس را شکل دادند.

پیکان در سال ۱۳۴۸ که ستاره‌های یتیم شاهین را گرفت نه تنها قهرمان پایتخت شد که با شکست دادن تیم معروف زسکای مسکو، قهرمان جام دوستی ایران نیز شد. هنوز دل توپچی‌ها به ریخت و پاش‌های خیامی در فوتبال خوش بود که هزینه‌ها سر به آسمان زد و نازک‌نارنجی بودن ستاره‌ها، مرد اتول‌ساز ایرانی را آزرد. روزی که علی پروین از پیکان ۳ هزار تومان دستخوش برای پیش‌قرارداد‌ش گرفت، شب در خانه‌شان دعوا شد! پدرش مش احمد آقا با عصبانیت مچ‌اش را گرفت و گفت این پول را از کجا دزدیده‌ای؟ ۳ هزار تومان به پول آن زمان‌ها خب کمی مشکوک می‌زد و کسی در حد مش‌احمد نمی‌دانست که حرفه دلخوشکنکی مثل پا به توپ زدن، درآمد هم دارد. آن شب مش احمد ساعت ۱۲ شب، علی را به در خانه لطیفی برد تا او تأیید کند که این پول را برای بازی در پیکان گرفته است و شب برود با خیال تخت و وجدان آسوده بخوابد. این پول برای آدم مقتصدی چون پروین آنقدر عزیز و زیاد بود که برده بود وسط اتاقش گذاشته بود و نگاهش می‌کرد. هی نگاهش می‌کرد. هی نگاهش می‌کرد. انگار که از ناف آسمان‌ها افتاده بود!

نادر لطیفی سلطان زمین‌خاکی‌های معروف تهرون - از زمین چاردیواری تا نپتون و ایرانشهر - هنوز قشنگ یادش هست که وقتی آقای خیامی بهش سفارش کرد: «بیا یه تیم واسه ایران‌ناسیونال ببند.» اولش رفت مجید حلوایی و گودرز حبیبی و الباقی ستاره‌های شرق تهران را جمع کرد و برد آنجا. یک روز دم غروب رفته بود خیابون عارف و غیاثی و آن حوالی و پسره چشم‌تیله‌ای را دیده بود که کتونی‌های تخت سبزش در وسط میدان تیم کیان عین الماس می‌درخشد. کشیده بودش کنار و بهش گفته بود می‌آی پیکان؟ علی گفته بود چرا نیام؟ نادر همان جا دسته چک‌ش را درآورده و روی کاپوت پیکانش برای پسر مش احمد، یک چک سه هزار تومانی نوشته بود. سیصد تومان هم نقد گذاشته بود تو جیبش که «بیا این هم حقوق ماه اولت.» نادر شب توی خونه نشسته بوده که مادرش می‌گوید «در می‌زنن. پا شو ببین کیه؟ لابد تو رو کار دارن». نادر می‌رود سمت در و می‌گوید کیه؟ می‌بیند حاج احمد کله‌پز، دست علی را گرفته و کشون‌کشون آورده آنجا. سیخ تو چشم‌های نادر نگاه می‌کند و می‌گوید: این پول رو تو دادی بهش؟ نادر می‌گوید بله. حاج احمد همان‌جوری که تیز و بز دست بچه‌ش را گرفته بود و آورده بود آنجا، همون‌جوری هم چابک برمی‌گردد خانه. باورش می‌شود که دیگر آخرالزمان شده و توی فوتبال به آدم پول می‌دهند. آن روزها سلطان علی پروین مخراجکار درجه یکی بود و هر روز تو تمرینات دیر می‌کرد. نادر هم که اوایل در سه نقش بازیکن، مربی و کاپیتان پیکان بود هی به‌ش ندا می‌داد که چرا دیر می‌آی علی؟ آخرش می‌رود سراغ پسرخاله‌ش که این علی پسر مش‌احمد چرا دیر به دیر میاد تمرین؟ او هم گفته بود «بابا اون هر روز یه قطعه طلا می‌گیره دستش و تا زمانی که تمومش نکنه، حق خروج از کارگاه طلاسازی رو نداره. کارش هم اونقد خوبه که رو هوا می‌برندش».

نادر یکسالی پیکان را اداره کرد و سال بعد خیامی گفت یک مربی از انگلیس آوردم، اگه می‌مانی زیردستش کار کنی بکن و اگر دوست نداری برو. نادر گفته بود که من از ۱۶ سالگی در زمین نپتون و در تیم نادر نفر اول بودم، حالا بشم نفر دوم؟ من می‌روم ولی اگر به بچه‌های من هم همان پیش‌قرارداد ۵ هزارتومنی و حقوق ماهانه ۵۰۰ تومانی را می‌دهید که به بازیکنای پرسپولیس می‌دهید، بگویم آنها هم بمانند. نادر رفت و علی سلطون پیشنهاد ۵ هزار تومنی و حقوق ماهانه ۵۰۰ تومانی آقاخیامی را رو هوا زد و دیگه رفت که بشود سرور و سلطان و سالار پرسپولیس.

پیکان روزهای خروسخوانی‌اش را با راجرز سپری کرد و یک سال بعدش که خیلی‌ها زیر کار را زمین گذاشتند تا آستانه انحلال رفت. درست است که خیامی از این خروج دسته‌جمعی ستاره‌های حلبی خوشحال شد و پروسه تولید «وانت‌پیکان»ها را با سرمایه‌ای معادل همان تیمداری راه انداخت اما برنده اصلی این خروج‌ها، مرد بزن‌بهادری بود که از امریکا آمده بود و بولینگ ایران را راه انداخته بود و با خواهر شاه کارهای مشترک اقتصادی می‌کرد. علی عبده دهانش را باز کرد و یک تیم پر از ستاره قلفتی از آسمان توی کام‌اش افتاد و نامش با تصاحب پرتماشاگرترین تیم تاریخ در موزه فوتبال ایران ماند. یکی از دلایل ترک پیکان توسط پرسپولیسی‌ها، این بود که چند نفر از گنده‌بک‌های تیم به کنار گذاشتن آلن راجرز توسط مدیران پیکان اعتراض داشتند و همان‌ها بودند که وقتی به تیم سرخ‌شان برگشتند، بلافاصله بهانه راجرز را گرفته و یک سال بعد، او را به تیم خود برگرداندند. البته در کوچ دسته‌جمعی شاهینی‌ها به پیکان و پرسپولیس باید سهمی هم برای سیاستگرایی پیچیده چند شاهینی چرچیل از جمله پرویز دهداری و کاظم رحیمی قائل شد. چون آنها که نمی‌خواستند شاهین به‌کل نابود شود در مذاکرات پشت‌پرده‌شان راضی شدند که حتی اگر قرار باشد مجموعه تیم زیرنظر آدمی مثل عبده برود بهتر از این است که در زباله‌دان تاریخ از یادها بگریزد.

آقاخیامی اگر در حوزه باشگاهداری، گلی به سر نزد، حداقلش در حوزه اتومبیل‌سازی به آدم سازنده و خلاقی تبدیل شد. روزی که خط تولید پیکانش طی مراسمی در جاده کرج راه افتاد و در مراسم رونمایی از مردمی‌ترین اتول ایران، اولین پیکان از وسط یک کیک بزرگ خارج شد و پیکان شماره تهران-الف به بازار صنعتی ایران ورود کرد هرگز از یاد او نرفت. کارخانه‌ای ثبت شده با سرمایه ۴۰ میلیون تومانی که تنها می‌توانست روزانه ۱۰ دستگاه خودروی سبک و ۷ خودروی سنگین (اتوبوس و کامیون بنز) تولید کند، هفت سال بعد با افتخار تمام اعلام کرد که سرمایه شرکت در همین مدت کوتاه، بیش از ۱۲ برابر شده و ایران ناسیونال از نظر کیفیت و کمیت تولید، در ردیف بزرگ‌ترین خودروسازان آسیا قرار گرفته است. پس از آن، در سال ۱۳۵۲ که پیکانی‌های پرسپولیس قهرمان جام تخت جمشید شدند، ایران‌ناسیونال اعلام کرد که خودکفایی در تولید قطعات یدکی را در رأس برنامه‌هایش قرار داده است.

حالا دیگر پرسپولیس عبده برای خودش یلی شده بود. تنها کسی که در قرارداد فی مابین عبده و خیامی در زمان کوچ دسته‌جمعی ستاره‌های پرسپولیس به پیکان، در تیم قرمزها ماند عزیز اصل‌کاری بود که تیم آماتورهای پرسپولیس را یاری کرد اما بعد از وقوع اولین اختلافات در پیکان مدل ۴۹، ابتدا ریش سفیدهایی چون همایون بهزادی، مهراب شاهرخی، حسین کلانی و جعفر کاشانی راه خانه پدری‌شان - پرسپولیس- را در پیش گرفتند و سپس الباقی به آنها پیوستند و به‌دنبال آن بود که تیم پیکان به روغن‌سوزی افتاد و اعلام انحلال کرد. همان پیکانی که در آن یک سال درخشش خود از روی لاشه همه تیم‌ها راه می‌رفت و در فینال جام دوستی در همان سال ۴۸، تیم قدرتمند زسکای مسکو را ۲ - صفر برد که همان زسکا در مسابقات دوستی سال پیش، تیم ملی را شکست داده بود. پیکان هرچه که بود در همان چند موسم ابتدایی باشگاهداری‌اش به هرچه می‌خواست رسید اما این تیم به اندازه آن لنگ مقاومی که خیامی عاشقش بود دوام نداشت. همان لنگ قرمز چهارخانه‌ای که قدیم‌ها بعضی از رفقای این کارخانه‌دار ادعا می‌کردند که آن را در خانه مجلل هفت هزار متری‌اش واقع در انتهای زعفرانیه به چشم دیده‌اند. همان لنگی که احمد خیامی در نوجوانی با آن به شست‌وشوی اتومبیل در شهر مشهد می‌پرداخت و برای همیشه از دیوار اتاق خوابش آویزانش کرده بود تا به آن تا آنجا که می‌تواند افتخار کند. حالا باور نکنید که وقتی تاجی‌ها این تیم را با لقب لنگ صدا می‌زدند نیم‌نگاهی هم به لنگ خیامی داشته‌اند. این لنگ یکی از افتخارات جامعه کارگری ایران بود.